

## اسطوره در شعر حمید مصدق

عبدالله حسن زاده میرعلی\*

سیده هاجر حسینی کلبادی\*\*

### چکیده

وجود اساطیر در شعر شاعران ایرانی، با توجه به تاریخ و فرهنگ کهن این سرزمین، تازگی ندارد. زبان نمادین شعر شاعران معاصر، کارایی اساطیر در غنی کردن این زبان، آشنایی شاعران با شعر و اساطیر ملل دیگر، و کارکردهای اجتماعی و سیاسی شعر سبب شد تا اساطیر به وفور در اشعار شاعران معاصر به کار رود.

حمید مصدق نیز با توجه به شرایط روز جامعه و زبان نمادین سروده‌هایش هرچند رویکردی گسترده به اساطیر دارد، اما این رویکرد در همه موارد عمیق نیست و گاه فقط نام‌ها و نمادهای اساطیری در سطح زبانی شعر وی به کار رفته‌اند. اساطیر حماسی، اسطوره عشق، و اساطیر سایر ملل در شعر او ماهیت رمزی یافته‌اند و اساطیر عرفانی سطحی به کار رفته‌اند. در هریک از اسطوره‌های مورد بحث، با توجه به شاهد مثال، نشان داده شده است که این اساطیر در شعر وی با چه رمز یا رمزهایی به کار رفته‌اند و چقدر با نماد اولیه خود مطابقت دارند. با بررسی در اشعار مصدق می‌توان دریافت در اشعار وی، که غالباً عاشقانه و وطنی‌اند، اساطیر حماسی و قومی و اسطوره عشق سهم بیش‌تری دارند.

**کلیدواژه‌ها:** اساطیر، زبان نمادین، حمید مصدق، شعر معاصر.

### مقدمه

جمع واژه اسطوره اساطیر است (فرهنگ فارسی، ۱۳۷۱: ذیل «اسطوره») و در زبان فارسی

\* استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه سمنان (نویسنده مسئول) hasanzadeh.mirali@yahoo.com

\*\* دانشجوی کارشناسی ارشد ادبیات مقاومت، دانشگاه سمنان hajar.hoseini@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۱۲/۷، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۴/۱۴

«وام‌واژه‌ای است برگرفته از زبان عربی» (بهار، ۱۳۷۵: ۳۴۴). در فارسی، «افسانه، قصه، یا روایتی از دوران باستان که معمولاً دربارهٔ به‌وجود آمدن اشیا و حیوانات یا قهرمانان کهن یک ملت، که جزئی از فرهنگ آن ملت شده‌اند، یا روایت واقعه‌ای ازلی و مقدس است» (فرهنگ بزرگ سخن، ۱۳۸۱: ذیل «اسطوره»). اسطوره‌ها طی زندگی انسان در همهٔ جنبه‌های زندگی او تأثیر گذاشته‌اند.

اسطوره‌ها تنها بیان تفکرات آدمی دربارهٔ مفهوم اساسی زندگی نیستند، بلکه منشورهایی را در مورد رفتار اخلاقی و دینی به دست می‌دهند و عقاید انسانی را تبیین و تدوین می‌کنند (هینلز، ۱۳۷۹: ۲۵-۲۶).

حماسه مانند اساطیر معمولاً نقشی ایدئولوژیک، اخلاقی، و رفتاری در جامعه دارد (بهار، ۱۳۷۵: ۳۷۴).

کل اسطوره بخشی از تاریخ است، زیرا اسطوره دیدگاه‌های انسان را دربارهٔ خود او و جهان‌ش و تحول آن دربردارد (هینلز، ۱۳۷۹: ۱۶۳).

از این منظر است که اسطوره‌ها با حماسه، تاریخ، و شعر پیوند می‌خورند. به گونه‌ای که لوی استروس، جامعه‌شناس مشهور، می‌گوید:

معتقد هستم که در جوامع خودمان تاریخ جایگزین اسطوره شده است و همان کارکرد را به عهده دارد (لوی استروس، ۱۳۷۶: ۵۵).

بسیاری از عناصر طبیعی خود جزوی از نمادهای اساطیری‌اند و کارکرد عمیق و گسترده در جوامع بشری داشته‌اند.

شعر نیز چون اسطوره، روایت رویارویی اندیشه‌ای جويا در برابر طبیعت و ماوراءالطبیعهٔ حاکم بر ذهن است. همان‌گونه که انسان‌های نخستین در پی کشف حقایق هستی بودند و در این رهگذر به اساطیر حیات بخشیدند، شاعر نیز به دنبال رازهای جهان پیرامون خویش و جان‌دادن به آن در قالب کلمات است تا به اسطوره‌های همیشگی بشر چون آزادی، عدالت، و حقیقت لباس واقعیت بپوشاند (رشیدیان، ۱۳۷۰: ۱۸).

بعد از ورود اسلام و آغاز دوران جدید در زبان و ادب پارسی، شاعران از همان ابتدا به اساطیر در قالب شعر جان بخشیدند و اساطیر پویا و زنده با شعر فارسی عجین شد و در اوج آن فردوسی بزرگ با استادی تمام به شخصیت‌های اساطیری ایران حیاتی همیشگی داد. در امتداد حرکت شعر فارسی در دوره‌هایی درخشش اساطیر در ادب پارسی کم شده بود، اما با آغاز دوران مشروطه اساطیر با کارکردهای جدیدی چون مفاهیم اجتماعی و

سیاسی در شعر فارسی حیاتی دوباره یافتند. شاعران معاصر نیز با استفاده از تجربه شاعران دوران مشروطه «در تطابق با ذهنیات خویش و نیاز جامعه به آفرینش اسطوره از نمادهای طبیعی، اجتماعی، و قومی - مذهبی ایرانی و غیر ایرانی می‌پردازند» (همان: ۲۹) و براساس باورها و دنیای آرمانی خویش به بازآفرینی اسطوره‌ها روی می‌آورند.

اسطوره‌ها «بیان‌گر الگوی مقاومت همیشگی انسان و آرزوهای سرکوب‌شده بشر ناتوان در برابر حقایق هستی» (همان: ۱۹)، چون مرگ و ضعف و پیری‌اند، اما شاعر معاصر، که به بازآفرینی اساطیر می‌پردازد، درون‌مایه‌های بی‌بخش و زاینده آن را با نیاز جامعه‌اش مطابقت می‌دهد. موفقیت شاعر در بازسازی مجدد یک اسطوره مبتنی بر میزان انطباق دقیق و درست و واقعی آن با اندیشه‌ها و آرزوهای جامعه‌اش است.

اساطیری را که در شعر معاصر به کار رفته‌اند می‌توان به چند بخش تقسیم کرد: ۱. اساطیر حماسی و قومی و ملی؛ ۲. اساطیر اقوام دیگر؛ ۳. اساطیر مذهبی؛ ۴. اساطیر طبیعی؛ ۵. اسطوره شهر؛ ۶. اسطوره اجتماع؛ ۷. اسطوره عشق؛ ۸. اسطوره عرفانی معاصر (همان: ۳۱-۳۲).

حمید مصدق نیز، چون شاعران هم‌عصرش، با زبانی نمادین بسیاری از اساطیر را بازآفرینی می‌کند و دغدغه‌های جامعه و آرزوها و نگرش‌های خویش را بیان می‌کند.

درواقع، مصدق با به‌کارگیری اسطوره در شرایط ویژه تاریخی سعی دارد به‌گونه‌ای جامعه را در درون آن قرار دهد و سابقه اساطیری را بر جامعه مسلط سازد (ابومحبوب، ۱۳۸۰: ۱۱۳-۱۱۴).

در این مقاله، سعی شده است تا چگونگی و کاربرد و نوع بهره‌گیری وی از تعدادی از اسطوره‌های به‌کاررفته در شعر معاصر بررسی شود و مشخص شود که در اشعار وی کدام‌یک از این اساطیر بیش‌ترین کاربرد را دارند و هر یک از این اسطوره‌ها در زبان نمادین شاعر چه مفهومی یافته‌اند و چقدر با معنا و نماد اولیه خویش مطابقت دارند.

## اساطیر حماسی و ملی

آدم‌های اسطوره موجودات مافوق طبیعی‌اند و خاصه به‌خاطر کارهایی که در زمان با اعتبار ازلی انجام داده‌اند، شناخته شده‌اند (الیاده، ۱۳۶۲: ۱۵).

آنان تجلی‌گاه اراده و قدرت بشری‌اند؛ نماد انسانی متعالی و یا انسانی اهریمنی. اسطوره‌های انسانی هرگز در میانه جای ندارند. آنان یا خیر مطلق‌اند یا شر مطلق. در

اسطوره نیک بدی راه ندارد، همان‌گونه که در اسطوره شر خیر راه ندارد. آنان برگزیده شده‌اند تا اهورایی و اهریمنی شدن بشر را معنایی مطلق بخشند. اسطوره انسانی نیک «چشم‌اندازی است برای رسیدن همه انسان‌ها به برگزیدگی شایسته خویش. مفهوم و نقطه عزیمت در اندیشیدن به او گسترش دادن برگزیدگی است» (مختاری، ۱۳۷۹: ۴۱۱). اسطوره اوج تعالی بشر و اسوه انسان‌ها برای رسیدن به کمال بشری است. چنین می‌شود که شاعر، برای بیان آنچه در دل دارد و آنچه بر اجتماعش می‌گذرد، به اسطوره‌های انسانی روی می‌آورد. آنچه بر او و مردمش می‌گذرد در اساطیر بازسازی می‌کند و، به مدد پهلوانان اساطیری ملتش، شور و امید را در جان و دل خوانندگان اشعارش زنده می‌کند.

در اشعار مصدق، اسطوره‌های حماسی و ملی فراوان به چشم می‌خورد. از ایزدان و فرشتگان تا پادشاهان و پهلوانان در شعر او نمود و بسامد بالایی دارند، اما نوع استفاده از این اسطوره‌ها یکسان نیست. برخی از این اساطیر عمیقاً با شعر، به‌ویژه شعرهای اجتماعی وی، پیوند خورده‌اند و کارکردی رمزگونه یافته‌اند و برخی دیگر، بدون نگرشی تازه و بی‌آن‌که با مفهوم و کارکرد شعر ارتباطی داشته باشند، فقط در لایه سطحی شعر باقی مانده‌اند و گاه فقط نامی از آن‌ها برده شده است. در ادامه برای نمونه چند مورد از این اساطیر ذکر و بررسی می‌شود.

**کاوه:** مصدق از شخصیت اسطوره‌ای «کاوه» برای ترسیم وضع جامعه و مردمش استفاده می‌کند. تشابه تاریخی که شاعر میان اساطیر ایرانی و وضعیت جامعه در عصر خود برقرار کرده است حضور قهرمانی را می‌طلبد که از میان مردم باشد، نه از بزرگان و نژادگان و کاوه این چنین است. در اساطیر ایرانی، کاوه از معدود قهرمانانی است که از میان مردم برخاسته است. کاوه رمز «قیام و برخاستن» علیه ظلم ضحاک است که نماد اهریمن است. در اشعار مصدق، به‌ویژه در «درفش کاویان»، کاوه نماد «قیام علیه ظلم» است. فریاد طبقه خویش علیه استبداد و استعمار عصر خود است که رمزگونه‌ای از شوراندن مردم علیه حکومت وقت را بیان می‌کند:

بپاخیزید

کف دستانتان را قبضه شمشیر می‌باید

کمان‌دارانتان را در کمان‌ها تیر می‌باید

شما را عزمی اکنون راسخ و پی‌گیر می‌باید

(مصدق، ۱۳۷۸: ۱۸).

کاوه شعر مصدق نه همه به خویش پرداخته است و نه همه به دیگران. نه خود را  
قهرمانی جدا از مردم می‌داند و نه در لحظه‌های آغازین قیام و مبارزه با ضحاک خون  
فرزندانش را از یاد می‌برد:

اجاق آرزوها کور  
چراغ عمر ما بی‌نور  
تن و جانمان اسیر بند  
خوراک از بهر ماران در دوش آژدهاک پیر  
سر فرزند  
(مصدق، ۱۳۵۶: ۲۴).

کاوه رمز «خیزش و حرکت» در شعر اوست. تجلی همه آرزوهای شاعر برای  
یک‌پارچگی و خیزش علیه ظلم و جور حاکم بر جامعه و یا جهان:

کجاست کاوه آهنگری  
که برخیزد  
اسیران ستم را ز بند برهاند  
و داد مردم بیداددیده بستاند  
(مصدق، ۱۳۷۸: ۳۱۵).

انسان معاصر وقتی از بند زندگی معمول و روزمره رها می‌شود و حتی جان خویش را  
بر سر هدف می‌نهد، آن‌گاه اسطوره‌ای است بس دور از حوزه تصور آدمیان معمول در بند  
زندگی روزمره (مختاری، ۱۳۷۹: ۱۸۸).

بدین‌روی است که مصدق از فرد فرد جامعه‌اش می‌خواهد که اسطوره‌ای چون کاوه باشند و  
به آنچه غیر انسانی است «نه» بگویند:

دگر هراس مدار، این زمان ز جا برخیز!  
کنون تو کاوه آهنگری، به جان بستیز  
کنون شما همه کاوه‌ها به‌پا خیزید  
و با گسسته‌بند دماوند جمله بستیزید  
که تا برای همیشه  
به ریشه ستم و ظلم تیشه‌ها بزینید

(مصدق، ۱۳۷۸: ۳۱۵-۳۱۶).

**سیاوش:** سیاوش در اساطیر ایرانی رمز «مظلومیت» و «پاکی» است. در شعر مصدق، این شخصیت اساطیری به منزله رمزی از «عشق»، «بی‌گناهی»، «شهید»، و «پیام‌آوری» به کار رفته است. از آتش افروخته می‌گذرد و «پاکی» و «نجابتش» را به اثبات می‌رساند:

بگذر تو چون سیاوش، با جان پاک بی‌غش  
با عشق آن پریش، چونان شهاب از آتش

(مصدق، ۱۳۷۶: ۱۲۳).

«بی‌گناه» در سرزمینی بیگانه به خون می‌غلند، اما خون وی بیهوده بر زمین نمی‌ریزد، بلکه باعث باروری نهال‌های کوچکی می‌شود که از قطره خون او به درختان تنومندی تبدیل می‌شوند:

از خون سرخ‌فام سیاوش بی‌گناه  
در پای نونهالی  
از جام چند قطره فروریخت  
بن‌مایه درخت تناور شد  
(همان: ۷۵).

افزون بر آن در شعر مصدق او رمز «شهرت» است و «نام‌آوری»:

خود نمی‌ریزند خونم تا مباد  
شهره مانند سیاوشم کنند

(مصدق، ۱۳۷۷: ۲۰۳).

اسطوره جاودانه‌ای است که آنچه را بر او رفته در همه اعصار پژواک می‌دهد:

اسطوره‌ایست خون سیاوش بی‌گناه  
کز آنچه رفته است و نرفته ز یاد  
بر تو خیر دهد

(مصدق، ۱۳۷۶: ۷۶).

این هردو شاید رمزگونه‌ای باشد از گیاه «خون سیاوشان» که گویند از قطره خون سیاوش، که بر زمین ریخت، رویده است. «خون» او جوشان است و هزاران سیاوش را جان می‌دهد:

خون‌ریز را بگوی  
خون مرا بریز  
که هر قطره خون من  
بسیارها سیاوش دیگر برآورد  
و هر سیاوشی  
ترانه پیکار سر دهد  
(همان: ۷۷).

**ضحاک:** ضحاک (اژی‌دهاک) به معنای «مار بزرگ» است. در اساطیر ایرانی، او فرزند اهریمن است و از همان ابتدا قصد خاموش کردن آتش مقدس را، که نماد خداوند بر زمین است، داشت (هینلز، ۱۳۷۹: ۸۲).  
همه مدارک تقریباً ضحاک را غیر ایرانی و اغلب از نژاد تازیان می‌دانند. ضحاک در روایات ایرانی، تجسم نیروی شر است (یاحقی، ۱۳۷۵: ۱۹۰-۱۹۱).  
با توجه به شخصیت اساطیری ضحاک، او در شعر مصدق رمز «بیگانه»، «ستم»، و «ستم‌گر» است. نماد «پلیدی» است و ماران روییده بر دوشش نماد سیطره اهریمن بر او. از این روی، مصدق در بیش‌تر موارد صفت «دیو‌خو» را در کنار نام اژی‌دهاک می‌آورد:  
اگر با اهرمن پیمان یاری آژدهاک دیو‌خو دارد (مصدق، ۱۳۵۶: ۳۱).  
ضحاک در زشتی و پلشتی روح و جسم هم‌پایه دیو است. بیگانه‌ای است که دشمن این سرزمین است و آرزویش نابودی ایران‌زمین:

نمی‌دانی مگر کاین آژدهاک پیر  
به جان پیمان یاری هم‌چنان با اهرمن دارد؟  
نگیرد حلقه این بندگی از گوش تا جان در بدن دارد  
مگر نشینده‌ای کاو آرزومند است  
زمین هفت کشور را  
ز خون مردمان هفت کشور  
لعل‌گون سازد  
روان در هفت کشور جوی خون سازد؟  
(همان: ۲۸)

به این سبب است که، به رأی اهریمن، مغز سر جوانان خوراک ماران اوست، چراکه وطن به امید و شور و جوانی آباد می‌شود:

جوانان را به سر شوری ست طوفان‌زا  
امید زندگی در دل  
ز بند بندگی بیزار  
و این را آژدهاک پیر می‌دانست  
از این رو، بیم او هم از جوانان بود

(همان: ۱۷-۱۸).

ضحاک زندانی کوه دماوند است و هزارسال بعد از اسارتش بندها را می‌گسلد و بدی  
آغاز می‌کند و سرانجام به دست موعود زردشتیان کشته می‌شود. مصدق با استفاده از این  
باور ایرانیان از ضحاک با لقب «گسسته‌بند دماوند» یاد می‌کند:

گسسته‌بند دماوند  
دیو خونخواری  
به جامه تزویر

(مصدق، ۱۳۷۸: ۳۱۵).

و زنده‌بودنش را، اگرچه در بند، هشدار می‌دهد؛ چراکه زنده‌بودن ضحاک زنده‌بودن  
خوی اهریمنی و ستم و ستم‌گری است:

قصر ضحاک هنوز آباد است  
تو به ویرانی این کاخ بکوش

(مصدق، ۱۳۷۷: ۱۷۱).

خدایان و فرشتگان از دیگر اساطیری‌اند که مصدق در اشعارش آن‌ها را به کار می‌گیرد،  
اما بیش از آن‌که به کارکرد اسطوره‌های آن‌ها در آفرینش و حیات بشر توجه کند به  
ویژگی‌های اسطوره‌های آن‌ها، چون پاکی، یکتایی، و نیرومندی‌شان، نظر می‌افکند.

**اهورامزدا:** اهورامزدا خدای پاک و یگانه ایرانیان مدافع پهلوانان است و آنان به نیروی  
خدایی او پا به میدان می‌گذارند:

بلی مزدا

اهورامزد

بی‌همتااست

... چه باک از اهرمن دارم

نگهدار دلیران وطن مزداست

(مصدق، ۱۳۵۶: ۳۱).



میترا: مهر یا میترا نیز از ایزدانی است که در شعر مصدق از او یاد شده است. میترا خدای «عهد و پیمان» است.

او نظم را در جهان خدایان و آدمیان برقرار می‌کند، زیرا «پیمان» و «سخن راست» اساس تمامی زندگی نظام‌یافته در جهان، دین، و جامعه است (هینلز، ۱۳۷۹: ۱۱۹-۱۲۰).

کاوه «درفش کاویان» هم با توجه به همین ویژگی‌اش از او مدد می‌جوید:

خدای عهد و پیمان، میترا  
پشت و پناهم باش  
بر این عهد و بر این میثاق  
گواهم باش  
در این تاریک پرخوف و خطر  
خورشید راهم باش

(مصدق، ۱۳۵۶: ۳۳).

افزون‌براین، در شعر مصدق نام‌های شخصیت‌های اساطیری دیگر، اعم از ایرانی و غیر ایرانی، هم فراوان یافت می‌شود؛ اسطوره‌هایی چون سهراب، آرش، سودابه، افراسیاب، بیژن، و اسفندیار. اما حضور آنان در شعر سطحی است. درواقع، فقط نامی از آنان برده می‌شود و در بافت شعر کارکرد دیگری ندارند. مصدق در اشعار خویش به نام رستم اشاره مستقیم نکرده است، اما ذکر وابسته‌های رستم، چون «رخش»، «سهراب‌مرده»، «نوش‌دارو»، و «چاه شغاد»، نام او را به ذهن خواننده متبادر می‌کند و به سروده‌هایش ماهیت رمزگونه می‌بخشد. رستم نماد قهرمان ازپافتاده‌ای است که به نیروی امید و همت خود باز باید برخیزد:

برخیز!  
رخش سرکش خود،  
زین کن  
امید نوش‌داروی تو  
از کیست؟

(همان: ۷۴).

چاه شغاد مایه مرگ توست  
از دست خویش  
بر تو گزند آید

(همان: ۷۶).

نمادهای اساطیری چون ققنوس و کوه قاف را هم می‌توان در شعر وی دید، اما کاربرد آنان کلیشه‌ای است و قدرت نمادین در شعر ندارد. مثلاً، ققنوس، که رمز «حیاتی دوباره» است، از «خاکستر وجود خویش» و «برای انسان‌های آزاده و نستوه و برای ایمان‌های استوار و راستین و آن‌ها که از خویشتن خویش نیرو می‌گیرند، تمثیل مبارکی است» (انزابی‌نژاد، ۱۳۵۶: ۲۵).  
باین‌همه، در شعر او تنها در حد یک تشبیه باقی می‌ماند و کاربرد تمثیلی و نمادین نمی‌یابد:

من مرغ آتشم  
می‌سوزم از شراره این عشق سرکشم  
چون سوخت پیکرم  
چون شعله‌های سرکش جانم فرونشست  
آن‌گاه باز از دل خاکستر  
بار دگر تولد من  
آغاز می‌شود  
(مصدق، ۱۳۷۸: ۸۳).

### اساطیر اقوام دیگر

مصدق شاعر وطن است و توجه ویژه‌ای به اساطیر ایرانی دارد و شاید به همین سبب باشد که اساطیر ملل دیگر چندان در شعر او نمود ندارند؛ جز یکی دو اشاره، و آن هم به اساطیر تاریخی و اسطوره آفرینش، نشانه‌ای دیگر از این نوع را نمی‌توان یافت.

مصدق از «بروتوس»، ناپسری سزار و نماد «خیانت»، در شعر خویش بهره می‌گیرد:

دوست  
نه  
که بروتوس خنجر خود را  
به نام نامی ننگ‌آوران فرود آورد  
(همان: ۳۰۹).

و «یهودی سرگردان» که نماد «آوارگی» و «نفرین ابدی» است:

این‌جا که من نشسته سر به گریبان  
این رود  
این یهودی سرگردان  
(مصدق، ۱۳۷۷: ۱۵۱).

اسطوره‌آفرینش از اساطیری است که مصدق بدان بسیار توجه کرده است.

اسطوره‌هایی که، به معنای خاص، داستان‌های قدسی محسوب می‌شوند و آفرینش جهان و خدایان و انسان‌ها را شرح می‌دهند و بعضی دیگر نیز می‌گویند چگونه آداب و رسوم و قواعد وضع و مقرر شد (ستاری، ۱۳۷۷: ۱/ ۱۹۰).

مصدق به اسطوره‌های آفرینش غیر ایرانی توجه بیش‌تری نشان داده است و نگاه ویژه‌  
او به چگونگی آغاز آفرینش با اساطیر غیر ایرانی بیش‌تر سازگار است:

تاریک تا نهایت تاریکی  
مستور در تمامت تاریکی  
و تیک‌تاک درهم و مبهم  
و تاک‌تاک مبهم و درهم  
تکرار تیک‌تاک

دمادم

و باز

باز

واژه شد آغاز

(مصدق، ۱۳۷۷: ۱۸۱-۱۸۲).

چگونگی رانده‌شدن آدم و حوا از بهشت که، برطبق اساطیر، حوا واسطه فریفتن آدم  
شد<sup>۱</sup> برای مصدق درخور توجه است:

آه، ای پدر مگر

گندم چقدر شیرین بود؟

و سیب سرخ و سوسه حوا را

در دامن فریب چرا افکند؟

نفرین به دیو و سوسه

نفرین به هوشیاری

(مصدق، ۱۳۷۸: ۹۴).

اسطوره «برادرکشی»، که در هابیل و قابیل به‌نمایش درآمده است، در شعر مصدق با

همان مفهوم دیده می‌شود:

اینان به‌راستی

آیا برادران‌اند

۶۰ اسطوره در شعر حمید مصدق

کاین گونه کینه‌جوی  
پیکار را برابر هم  
قد کشیده‌اند  
و خنجر کشیده‌اند؟ ...  
معتاد کینه اما  
خون برادران را  
در کاسه سفالین کین  
نوش می‌کند  
قایلیان همواره همین‌اند  
اما  
قاییل شرمگین  
هاییل را چگونه فراموش می‌کند؟

(مصدق، ۱۳۷۶: ۱۱۱-۱۱۲)

## اسطوره عشق

شعر مصدق در بیش‌تر موارد تغزلی است و مایه‌های عاشقانه فراوانی دارد. درحقیقت، او شاعر عشق است. حتی آن‌جا که دم از حماسه می‌زند باز هم عشق است که به حماسه جان می‌دهد. از این‌رو، در شعر او عشق‌های اساطیری را می‌توان یافت:

دیگر سراغ «مجنون»

آن دل‌شکسته عاشق محزون رام را

از باد و از درخت نمی‌گیرند

(همان: ۱۷۱)

سراب حسرت ایام، حاصل «فرهاد»

شراب دلکش شیرین به‌کام «پرویز» است

(همان: ۳۳۷)

او با توجه به روحیه خویشت «عشق‌های اساطیری را با پویایی و فعالی پیوند می‌زند و به دنبال خودآزاری نیست و متفکر و راه‌جوست» (انزایی‌نژاد، ۱۳۵۶: ۲۷):

ای دست من به تیشه توسل جو

تا داستان کهنه «فرهاد» را

از خاطرات خفته برانگیزی

ادبیات پارسی معاصر، سال دوم، شماره اول، بهار و تابستان ۱۳۹۱

ای اشتیاق مرگ  
در من طلوع کن  
من اختتام قصهٔ مجنون رام را  
اعلام می‌کنم  
(مصدق، ۱۳۷۸: ۱۷۲).

اما در این زمانهٔ پر «رنگ» و «نیرنگ» عشقی جاودانی را نمی‌یابد:

کجا رفتند مجنون‌ها  
مگر فرهادها از یاد شیرین‌ها فراموش‌اند؟  
(مصدق، ۱۳۷۶: ۵۴)

چه مجنون‌ها  
جنون‌هایی که دیگر نیست  
دریغ از آن همه شب‌های سرمستی  
(همان: ۵۶)

در عصر «دود» و «آهن» و «فریب»، عاشقان و معشوقان تغییر ماهیت داده‌اند و دیگر  
چون گذشته برای عشق حرمتی قائل نیستند:

دیگر زمان، زمانهٔ مجنون نیست  
«فرهاد» در بیستون مراد نمی‌جوید  
زیرا بر آستانهٔ «خسرو»  
بی‌تیشه‌ای به دست، کنون سرسپرده است  
آن شور عشق  
عشق به شیرین را  
از یاد برده است  
(مصدق، ۱۳۷۸: ۱۷۱)

## اسطورهٔ عرفانی

در شعر مصدق، اساطیر کهن عرفانی، اعم از ایرانی و غیر ایرانی، تشخیصی ندارند و جز  
اشاراتی کوتاه به نام‌ها یا تفکرات عرفانی چیز دیگری نمی‌توان یافت:

در قرن‌های قرن  
یک تن

۶۲ اسطوره در شعر حمید مصدق

با عقل سرخ خویش  
حق‌گوی و حق‌پرست  
چو حلاج می‌شود

(مصدق، ۱۳۷۶: ۳۵)

گاهی در برخی از اشعار مصدق اشاره به نوعی نگرش خیامی دیده می‌شود:

تعبیر عبور عالم لاهوتی  
تفسیر سفر ز سرزمین ناسوت  
چون برگ جدا ز شاخه‌ای  
درکف باد

می‌رفت و به بحر نیستی می‌افتاد

(همان: ۶۳)

رگه‌هایی از تفکر عرفان شرقی نیز در برخی از اشعار او یافت می‌شود:

آری عقاب شیطان را  
من در بهشت دیدم  
و نیز رنج آدم و حوا  
در این زمین زندان  
و رنج جاودانه انسان

(مصدق، ۱۳۷۸: ۹۵)

رفتم به سوی شرق

رفتم به سوی مراسم اعدام خویشتن  
تا شاهد شهادت خود باشم

(همان: ۱۳۹)

## نتیجه‌گیری

توجه مصدق در به‌کارگیری اساطیر در شعر علاقه‌مندی آگاهانه‌ی او را به استفاده از این عنصر برمی‌تابد. شرایط سالیان دراز شاعری وی به‌گونه‌ای بوده که برای بیان مفاهیم اجتماعی و سیاسی و تعهد انسانی به زبانی نمادین نیاز داشته است و اساطیر در این شرایط به شاعر قلمروی می‌بخشند برای بیان آنچه در ذهن دارد. مصدق، با درک درست از شرایط اجتماع و توجه به آرزوهای جمعی و نگرانی‌ها و کنش‌ها و واکنش‌های اجتماعی و با زبانی

نمادین، دریافت حقیقی و درست خود را از طریق اساطیر بیان می‌کند. نخستین منظومه خود را با اسطوره آغاز و حتی در نام‌گذاری مجموعه‌ها نیز بسیار بادقت عمل می‌کند. رویکرد او به انواع اساطیر در اشعار وی مشهود است، اما در استفاده از آن‌ها، با توجه به شرایط کاربرد هر یک از اساطیر، تفاوت‌های کمی و کیفی مشاهده می‌شود. اساطیر حماسی، با توجه به این‌که مصدق شاعری وطن‌سرا به‌شمار می‌رود، بیش‌ترین کاربرد را در اشعار وی دارند. بیش‌تر این اسطوره‌های حماسی و ملی با کارکردی رمزی، با توجه به شرایط سیاسی و اجتماعی شاعر، به‌کار گرفته شده‌اند. البته از نظر کیفی بین کاربرد این اساطیر تفاوت بسیاری است. برخی از آنان با استفاده آگاهانه و درست شاعر و با توجه به کارکرد اسطوره‌ای خود و بافت اجتماعی شعر ماهیت نمادین یافته‌اند، اما برخی دیگر بدون توجه به کاربرد اسطوره و بافت شعر، کاملاً سطحی به‌کار رفته‌اند. اساطیر عاشقانه، با توجه به روحیه شاعر، به‌ویژه در اشعار عاشقانه‌اش کاربرد دارد. مصدق با نگاهی تازه به اسطوره‌های عاشقانه آنان را در عصر خویش دوباره جان می‌بخشد و عشق‌های امروزی را با آنان به‌تصویر می‌کشد. اساطیر عرفانی و اساطیر سایر ملل، با کارکردی نمادین و البته با بسامد کم‌تر، در اشعار مصدق دیده می‌شوند.

توجه حمید مصدق به اساطیر علاقه او را به فرهنگ ایرانی و شناخت آن نشان می‌دهد. استفاده از انواع اساطیر در اشعار او و بازپرداخت آنان در قالب اندیشه و رسالت شاعر در برابر جامعه نشان از تعهد اجتماعی اوست و همین مسئله در کنار سادگی و صمیمیت شعر او سبب ماندگاری نام و اشعار او در حافظه جمعی شده است.

## پی‌نوشت

۱. دین مبین اسلام این مسئله را تأیید نمی‌کند. برطبق نص صریح قرآن، شیطان هردو را وسوسه کرد و فریفت:  
فوسوس لهما الشیطن (اعراف: ۲۰).

## منابع

قرآن کریم.

- ابومحسوب، احمد (۱۳۸۰). درهای وهوی باد، زندگی و شعر حمید مصدق، تهران: ثالث.  
الیاده، میرچا (۱۳۶۲). چشم‌اندازهای اسطوره، ترجمه جلال ستاری، تهران: توس.

- انزایی نژاد، رضا (۱۳۵۶). «سیری دیرهنگام در دو منظومه»، نگین، س ۱۳، ش ۱۴۹. بهار، مهرداد (۱۳۷۵). پژوهشی در اساطیر ایران، پاره نخست و دویم، تهران: آگاه.
- رشیدیان، بهزاد (۱۳۷۰). بینش اساطیری در شعر معاصر فارسی، تهران: گستره.
- ستاری، جلال (مترجم) (۱۳۷۷). مجموعه مقالات جهان اسطوره‌شناسی، ج ۱، تهران: مرکز. فرهنگ بزرگ سخن (۱۳۸۱). به سرپرستی حسن انوری، تهران: سخن.
- فرهنگ فارسی (۱۳۷۱). به سرپرستی محمد معین، تهران: امیرکبیر.
- لوی استروس، کلود (۱۳۷۶). اسطوره و معنا، ترجمه شهرام خسروی، تهران: مرکز. مختاری، محمد (۱۳۷۹). انسان در شعر معاصر، تهران: توس.
- مصدق، حمید (۱۳۷۸). تا رهایی، منظومه‌ها و شعرها، تهران: زریاب.
- مصدق، حمید (۱۳۷۷). سال‌های صبوری، تهران: البرز.
- مصدق، حمید (۱۳۷۶). شیر سرخ، تهران: کانون.
- مصدق، حمید (۱۳۵۶). منظومه درفش کاویان، تهران: توکا.
- هینلز، جان (۱۳۷۹). شناخت اساطیر ایران، ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی، تهران: چشمه.
- یاحقی، محمدجعفر (۱۳۷۵). فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی و سروش.

